

## نقش دانش اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی

حسن صادقی\*

### چکیده

از دیدگاه علامه طباطبائی دانش اصول فقه در تفسیر قرآن و رسیدن به معنا و مراد خدای متعال از واژگان و جمله‌های قرآن کریم تأثیر چشمگیر و بسزایی دارد. این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی نگارش یافته و هدف آن، ارائه و تبیین موارد و میزان نقش‌آفرینی دانش اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی است. در این پژوهش موارد و میزان تأثیر دانش اصول فقه در تفسیر و نیز برخی از کاربردهای عینی و عملی دانش اصول فقه در تفسیر قرآن به‌ویژه در غیر آیات الاحکام را از دیدگاه ایشان به‌اختصار ذکر می‌کنیم.

از دیدگاه علامه طباطبائی دانش اصول فقه در سه بخش مبانی تفسیر، قواعد تفسیر، و منابع تفسیر نقش‌آفرین است و از میان بخش‌های یادشده، بیشترین تأثیر مربوط به بخش قواعد تفسیر است.

کلیدواژه‌ها: اصول فقه، تفسیر قرآن، علامه طباطبائی، مبانی تفسیر، قواعد تفسیر، منابع تفسیر.

## مقدمه

دانش اصول فقه از علومی است که مفسر قرآن بدان نیازمند است و مباحث بسیاری از این منظومه معرفتی در رسیدن به مقصود خدای متعال از الفاظ و جمله‌های قرآن کریم نقش می‌آفرینند.

به نظر علامه طباطبائی تفسیر اجتهادی قرآن، به آگاهی از دانش اصول فقه وابسته است و آگاهی نداشتن یا پایبند نبودن به آن، سبب بدفهمی آیات قرآن کریم می‌شود. این مقاله درصدد تبیین نقش دانش اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی است و این امر را در سه حوزه مبانی، قواعد و منابع تفسیر پی خواهد گرفت و برخی از کاربردهای عینی و عملی دانش اصول فقه در تفسیر قرآن را، به‌ویژه در غیر آیات الاحکام، نشان خواهد داد. نقش اصول در تفسیر از منظر علامه بزرگوار چندان در کانون اهتمام پژوهشگران نبوده و تنها در ضمن برخی از آثار مربوط به روش تفسیر ایشان نکات پراکنده‌ای یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

روش تحقیق در این مسئله، توصیفی - تحلیلی است و برای گزارش و تبیین دیدگاه علامه سخنان صریح و نیز تحلیل عمل تفسیری ایشان در مد نظر می‌باشد.

برای «اصول فقه» تعاریف متنوعی ذکر شده است، از جمله گفته‌اند: «اصول فقه قواعد آلی است که ممکن است در کبرای استنتاج احکام کلی فرعی الهی یا وظیفه عملی واقع شود».<sup>۲</sup> اصول فقه، منطق فقه است و چگونگی تفکر درست فقهی را در استنباط احکام می‌آموزد. از این رو، فایده و هدف نخستین آن، قدرت یافتن بر استنباط احکام شرعی است.<sup>۳</sup> بخش الفاظ دانش اصول در فهم هر متنی کاربرد دارد؛ از این رو، اصول فقه در دانش‌های مختلفی که مبتنی بر فهم متن است به کار می‌آید. از آنجا که قرآن نیز متنی عربی است و به زبان عقلا می‌باشد و در دانش اصول قواعد محاوره عقلا بیان می‌شود، این دانش در تفسیر کاربرد وسیعی می‌یابد. اصول فقه، هم برخی از مبانی تفسیر قرآن را تبیین می‌کند و هم قواعد تفسیر قرآن را روشن می‌سازد و هم برخی از منابع تفسیر را می‌شناساند. تفسیر از ریشه «فسر» گرفته شده و «فسر» به معنای بیان، روشن ساختن، جدا کردن، آشکار ساختن امر پنهان، آشکار ساختن امر معقول و مانند آن است.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد معنای اصلی این واژه، بیان و روشن ساختن است و معناهای دیگر به این معنا برمی‌گردد.<sup>۵</sup>

علامه طباطبائی تفسیر را این چنین تعریف می‌کند: «تفسیر، بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدلول‌های آنها است».<sup>۶</sup>

در اینکه در تعریف علامه تفسیر دارای چند مرحله شمرده شده میان صاحب نظران اختلاف هست،<sup>۷</sup> ولی از آنجا که قطعاً بیان مراد استعمالی و کشف مراد جدی از مراحل تفسیر است، ما در این نوشتار دو مرحله مزبور را لحاظ خواهیم کرد.

## ۲. ضرورت آگاهی از اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی

هرچند در *المیزان* عبارت صریحی نمی‌بینیم که بیانگر ضرورت اصول فقه در تفسیر باشد ولی استفاده فراوان ایشان از آن در تفسیر بیانگر ضرورت این دانش در تفسیر قرآن است. ایشان آشکارا در موارد فراوانی قواعد اصول فقه را مبنای تفسیر قرار داده‌اند و در موارد متعددی بی‌آنکه صریحاً برداشت خود را از آیه بر اصول فقه مبتنی کنند، از قواعد اصول فقه استفاده کرده‌اند و این امر بر شخص آشنا با دانش اصول فقه پوشیده نخواهد بود.

## ۳. موارد تأثیر دانش اصول فقه در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبائی

در باور علامه دانش اصول فقه در سه بخش مبنای، قواعد و منابع تفسیر تأثیر دارد. ما در ادامه با لحاظ مباحثی از این دانش که تأثیر روشن تری در تفسیر دارد، نقش اصول در تفسیر را در سه حوزه مزبور بیان خواهیم کرد.

### ۳-۱. تنقیح مبانی تفسیر

مبانی تفسیر، اصول بنیادینی است که هر نوع موضع‌گیری در خصوص آنها، موجودیت تفسیر یا قواعد آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مباحثی از قبیل اعجاز قرآن و ابعاد آن، مصونیت قرآن از تحریف، امکان دستیابی به مراد خداوند و زبان قرآن، از مبانی تفسیر به‌شمار می‌آیند.<sup>۸</sup> به تعبیر دقیق‌تر، قواعد تفسیر از یک سلسله هست‌ها و نیست‌ها سرچشمه می‌گیرد که آنها را مبانی تفسیر می‌نامند. بنابراین، مبانی تفسیر، اصول بنیادین غیرهنجاری مربوط به متن قرآن، پدیدآورنده آن، فهم و تفسیرکننده آیات و ماهیت فهم و تفسیر قرآن و حقیقت معنا است که به‌طور مستقیم یا با واسطه در نحوه تفسیر آیات مؤثر می‌باشد.<sup>۹</sup>

مبانی در یک تقسیم<sup>۱۰</sup> به مبانی صدوری و مبانی دلالتی تقسیم می‌شود. مبانی صدوری، صدور قرآن از سوی خداوند را ثابت می‌کنند، مانند اعجاز قرآن، و حیانی بودن الفاظ و معانی قرآن و عصمت پیامبر در دریافت و ابلاغ قرآن. مبانی دلالتی اموری هستند که عمل

تفسیر با آنها شکل می‌گیرد و روش تفسیر را آماده می‌کنند، مانند نیاز به تفسیر و امکان فهم و تفسیر قرآن.<sup>۱۱</sup>

مبانی صدور در دانش اصول فقه بررسی نمی‌شود و در دانش‌های دیگر مانند کلام و علوم قرآن از آنها بحث به میان می‌آید. ولی برخی از مبانی دلالتی در اصول فقه محور بحث قرار می‌گیرد. از دیدگاه علامه مبانی متعددی مانند «امکان و جواز تفسیر»، «روشنمندی تفسیر»، «معناداری گزاره‌های قرآن»، «معرفت‌بخشی گزاره‌های قرآن» و «تعیین معنایی گزاره‌های قرآن» از دانش اصول فقه قابل استفاده است؛ ولی از آنجا که مبانی «نزول قرآن» به زبان عرف عام عقلا، به صراحت و نسبتاً زیاد در اصول بررسی شده است، تنها از این مبنا بحث و در ضمن آن به چند مبنا دیگر اشاره خواهیم کرد.

### ۱-۳-۱. نزول قرآن به زبان عرف عام عقلا

منظور از نزول قرآن به زبان عرف عام عقلا آن است که خدای متعال در قرآن کریم با روش معمولی و متعارف میان عقلا سخن گفته است. البته قرآن به این روش بسنده نکرده و در عین استفاده از روش عام عقلا در سخن گفتن، دارای روش خاصی است که از ویژگی‌هایی همچون آمیختگی موضوعات، ذو اضلاع بودن، ذو مراتب بودن، اشتغال بر معارف فراعرفی و جهانی و جاودانه برخوردار است.<sup>۱۲</sup>

دانشمندان اصول برآن‌اند که روش قرآن کریم، روش عام عقلایی است، مگر در جایی که خلاف آن ثابت شود و در بحث «حجیت ظواهر قرآن»<sup>۱۳</sup> به این امر تصریح کرده‌اند. مشهور بین دانشمندان اصول «حجیت ظواهر قرآن» است؛<sup>۱۴</sup> همان‌گونه که علامه طباطبائی نیز بدان عقیده دارند.<sup>۱۵</sup> یکی از دلایل مهم حجت ظواهر، سیره عقلا است که خدای متعال مطابق روش عقلا قرآن را نازل کرده است. سیره قطعی عقلایی در بیان مراد اعتماد به ظواهر است و خداوند متعال این بنا را امضا کرده و در خطاباتش به آن عمل نموده است؛ زیرا اگر روش خاص و متفاوتی داشت، آن را بیان می‌کرد. از بیان و عمل نکردن به روش دیگر روشن می‌شود که روش خداوند متعال همان روش عقلا است.<sup>۱۶</sup> بنابراین، می‌توان از ظواهر کتاب به مقصود خدای متعال پی برد.

علامه طباطبائی با توجه به همین مبنا، ظاهر آیات را مبنای تفسیر قرار می‌دهد و از ظاهر آیه بهره‌فراوانی می‌برد؛<sup>۱۷</sup> جز در موردی که دلیل قطعی بر خلاف ظاهر باشد. برای مثال، در تفسیر آیه «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (ق: ۳۰) که ظاهر آیه

خطاب به خود جهنم است، مخاطب سخن و نیز جواب دهنده را جهنم بیان می‌کند و در نقد کسانی که مخاطب و پاسخ دهنده را «خازنان جهنم» دانسته‌اند،<sup>۱۸</sup> چنین می‌نویسد: «این سخن، خلاف ظاهر است، و سخن، برخلاف ظاهر حمل نمی‌شود جز با دلیل».<sup>۱۹</sup>

### ۳-۲. شناسایی قواعد تفسیر

قواعد تفسیر مجموعه ضوابطی کلی است که مفسر باید بر طبق آنها به تفسیر قرآن بپردازد.<sup>۲۰</sup> در دانش اصول فقه، قواعد بسیاری برای فهم متن ارائه شده است که در فهم قرآن نیز همچون هر متن دیگر کاربرد دارند. قواعد تفسیر را می‌توان به دو قسم کلی تقسیم کرد: ۱. قواعد شناخت معنای واژگان و جمله‌های قرآن کریم؛ ۲. قواعد شناخت مراد خدای متعال از واژگان و جمله‌های قرآن کریم.

#### ۳-۲-۱. قواعد شناخت معنای واژگان و جمله‌های قرآن کریم

منظور از «معنا» در این بخش، مراد و مدلول استعمالی است؛ یعنی آنچه از لفظ در مقام استعمال اراده شده است، چه به‌طور جد اراده شده باشد یا نه.<sup>۲۱</sup> در این قسمت، مهم‌ترین قواعد مرتبط با مدلول استعمالی واژگان و جمله‌های قرآن کریم از دیدگاه علامه طباطبائی ذکر می‌شود.

##### ۳-۲-۱-۱. معنای هیئت‌افراد و جمله

###### الف. معنای هیئت‌افراد

هیئت‌افراد، هیئت یک کلمه و معنای آن مدلولی است که ترکیب خاص کلمه آن را اقتضا می‌کند.<sup>۲۲</sup> برای مثال، واژه‌های «عالم» و «معلوم» از حروف «ع-ل-م» به معنای «دانستن» است و ترکیب این حروف به صورت‌های یادشده، به معنای «دارای دانش» و «دانسته شده» است. مهم‌ترین بحث درباره‌ی هیئت‌افراد کلمه،<sup>۲۳</sup> بحث از مشتق است که به اختصار آن را طرح می‌کنیم.

مشتق در دانش اصول فقه با اصطلاح دانش صرف تفاوت دارد. مشتق در دانش صرف، لفظی است که از لفظ دیگر گرفته شده باشد، مانند «عالم»، «معلوم» و «علیم» که از لفظ «علم» گرفته شده است.<sup>۲۴</sup> مشتق در دانش اصول فقه اسمی است که بر ذات حمل شود و از آن حکایت کند؛ مانند اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم آلت و شبیه این امور از جوامد که بر ذات حمل می‌شوند، مانند زوج و زوجه.<sup>۲۵</sup>

دانشمندان اصول در حقیقی بودن اطلاق مشتق بر ذات به لحاظ حال تلبس (نسبت به گذشته باشد یا حال یا آینده) و بر ذاتی که بالفعل به مبدأ تلبس داشته باشد، اتفاق نظر دارند. همچنین در مجازی بودن اطلاق مشتق بر ذات به لحاظ حال نسبت و اسناد - که غالباً حال نطق است - پیش از تلبس، مانند اطلاق «مجتهد» بر شخصی که بعداً مجتهد خواهد شد، اتفاق دارند.

یگانه صورتی که مورد بحث است، اطلاق مشتق بر ذاتی است که مبدأ از آن زایل شده است، مانند اطلاق «قاضی» بر شخصی که در گذشته قاضی بود و هم‌اکنون قاضی نیست. مشهور بین دانشمندان اصول آن است که چنین اطلاقی مجازی است.<sup>۳۶</sup> علامه طباطبائی نیز همین اعتقاد را دارند.<sup>۳۷</sup>

گفتنی است از آنجا که اصل در استعمال، حقیقی بودن آن است و کاربرد مجازی به قرینه نیاز دارد، اصل در مشتق نیز، کاربرد آن معنای حقیقی است.

علامه طباطبائی در موارد متعددی، از قاعده یاد شده بهره گرفته‌اند، از جمله ذیل آیه «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (توبه: ۴۹) می‌فرمایند: «ممکن است از آیه فهمیده شود که احاطه، فعلی است، نه استقبالی».<sup>۳۸</sup> مؤید این استدلال آن است که براساس روایات، بهشت و جهنم هم‌اکنون موجود است.<sup>۳۹</sup>

مبنای این تفسیر، همان قاعده مشتق است که در اصول ثابت شده است. برخی از مفسران به ابتدای این تفسیر بر معنای مشتق که در اصول بیان می‌شود، تصریح کرده‌اند.<sup>۳۰</sup>

#### ب. معنای هیئت جمله

هیئت جمله هیئتی است که به مجموع دو یا بیش از دو کلمه استوار است؛ به گونه‌ای که مجموع آنها دارای مدلولی است که این مدلول برای مفردات آنها در حال جداگانه وجود ندارد.<sup>۳۱</sup> برای مثال، جمله «زید ضارب» بر نسبت زدن به زید (قیام صدوری زدن به زید) دلالت می‌کند، به گونه‌ای که این معنا از تک‌تک این دو کلمه فهمیده نمی‌شود.

جمله تامه<sup>۳۲</sup> به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. جمله انشایی؛ ۲. جمله اخباری. برای رعایت اختصار تنها به ذکر معنای هیئت جمله انشایی بسنده می‌کنیم. هیئت امر و نهی جزء هیئت‌های انشایی مهمی است که مدلول آن در دانش اصول فقه محور بحث قرار گرفته است. منظور از هیئت امر در این بحث، هر صیغه‌ای است که بر طلب و برانگیختن دلالت

می‌کند، از قبیل صیغۀ اِفعال، و مضارع مقرون به لام امر.<sup>۳۳</sup> منظور از هیئت نهی، هر صیغۀ‌ای است که بر طلب ترک فعل دلالت کند، مانند «لاتفعل»، و «ایاک ان تفعل».<sup>۳۴</sup> به نظر مشهور دانشمندان اصول، صیغۀ امر بدون هیچ قرینه، حقیقت در وجوب و ظاهر در آن است.<sup>۳۵</sup> و صیغۀ نهی حقیقت در حرمت است و در صورت نبود قرینه بر کراهت یا ارشاد، بر حرمت دلالت می‌کند.<sup>۳۶</sup>

علامه طباطبائی نیز به این دیدگاه اعتقاد دارند. ایشان در ذیل آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً» (بقره: ۲۰۸) می‌فرمایند: «... با توجه به اینکه خطاب به مؤمنان است و آنان همگی به دخول در سلّم امر شده‌اند، این امر متعلق به مجموع و هریک از اجزای آن است. پس آن [دخول در سلّم] بر هر مؤمنی واجب است و نیز بر همه واجب است که در آن، اختلاف نکنند و امر را به خدا و رسولش ﷺ تسلیم کنند...».<sup>۳۷</sup> همچنین در ذیل آیه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» (انعام: ۱۵۲) می‌فرمایند: «نهی از نزدیک شدن به مال یتیم برای دلالت بر تعمیم است. پس خوردن مال یتیم و نیز به کار بردن آن تصور می‌شود و این نهی امتداد دارد و حرمت تداوم دارد تا آنکه یتیم به مرحله رشد برسد».<sup>۳۸</sup>

#### ۲-۱-۲-۳. معنای التزامی واژه و جمله

واژه دارای سه نوع دلالت مطابقی، تضمینی و التزامی است. هرگاه لفظ بر تمام آنچه بر آن وضع شده دلالت کند، دلالت مطابقی نامیده می‌شود و چنین مدلولی مطابقی است، مانند معنای کتاب که لفظ کتاب بر آن کند. دلالت تضمینی دلالت لفظ بر بخشی از معنای موضوع له آن است و چنین مدلولی مدلول تضمینی نامیده می‌شود؛ مانند معنای برگ به تنهایی یا جلد به تنهایی که لفظ کتاب بر آن دلالت کند. هرگاه لفظ بر معنایی خارج از معنای موضوع له دلالت کند، درحالی که لازمه آن باشد، دلالت التزامی گفته می‌شود و چنین مدلولی التزامی نامیده می‌شود؛ مانند معنای قلم که لفظ دوات بر آن دلالت کند.<sup>۳۹</sup>

چنان‌که گاهی مفردات دارای دلالت و مدلول مطابقی و التزامی‌اند، گاهی جمله نیز دارای این دو نوع دلالت و مدلول است. برای مثال، استادی به شاگردان خود می‌گوید: «به هر کسی این مسئله را حل کند، فلان جایزه را می‌دهم». مدلول مطابقی جمله روشن است. مدلول التزامی آن این است که «هر کسی این مسئله را حل نکند، جایزه به او تعلق نمی‌گیرد».

توجه به مدلول التزامی، موجب استفاده بیشتر از واژگان می‌شود و این قاعده در آیات قرآن کریم تأثیر فراوانی دارد؛ زیرا خدای متعال که به لوازم سخن آگاهی کامل دارد، لوازم را در نظر داشته است. از این رو، توجه مفسر به این لوازم، موجب استفاده بیشتر از آیات قرآن کریم می‌شود. هرگاه مفسر به لوازم سخن بی‌توجه باشد و تنها به مدلول‌های مطابقی بسنده کند، از بسیاری از معارف قرآنی محروم می‌شود. بنابراین، لازم است هر مفسری به انواع مدلول‌های آیات توجه کند. با توجه به اهمیت این قاعده در اصول فقه و تفسیر قرآن، معانی التزامی واژگان و جمله‌ها (مفهوم‌های شرط، وصف، غایت، حصر، عدد، لقب، زمان، مکان) مورد بحث قرار گرفته است که از میان آنها تنها به دو معنا (مفهوم شرط و لقب) می‌پردازیم. مفهوم شرط از دیدگاه بیشتر دانشمندان اصول پذیرفته است و مفهوم لقب، مورد انکار بیشتر دانشمندان.

### الف. مفهوم شرط

مفهوم در اینجا در مقابل منطوق است و منظور از آن عبارت است از: معنایی که لفظ بر آن دلالت کند، بی‌آنکه در محل نطق باشد، «ما دل علیه اللفظ لا فی محل النطق».<sup>۴۱</sup> منظور از «لا فی محل النطق»، دلالت لفظ بر معنایی است که به واسطه معنای مستعمل فیه فهمیده می‌شود.<sup>۴۱</sup> برای نمونه، معنای مستعمل فیه در جمله «ان جائک زید فاکرمه؛ اگر زید پیش تو آمد، به او اکرام کن»، لزوم اکرام زید در صورت آمدن است. این معنا واسطه می‌شود برای یک معنای دیگر که عبارت است از: «عدم لزوم اکرام زید در صورت نیامدن». از این رو، به نظر برخی از بزرگان مفهوم عبارت است از: مدلول التزامی سخن<sup>۴۲</sup> که بین بالمعنی الاخص باشد.<sup>۴۳</sup>

جمله شرطیه که به اصطلاح دانشمندان منطق، «قضیه شرطیه» نامیده می‌شود، جمله‌ای است که در آن، به وجود یا عدم وجود نسبت بین دو قضیه حکم شود، مانند «اذا طلعت الشمس فالنهار موجود؛ اگر خورشید طلوع کند، پس روز موجود است»، یا «لیس اذا کان الانسان نما ما کان امینا؛ چنین نیست که اگر انسان سخن چین باشد، مورد اعتماد باشد».

منظور از مفهوم داشتن جمله شرطیه این است که جمله شرطیه بر منتفی شدن سخن حکم جزا هنگام منتفی شدن شرط دلالت کند مثلاً مفهوم جمله «اگر دوستت به تو نیکی کرد، تو هم به او نیکی کن» این است که «اگر دوستت به تو نیکی نکرد، لازم نیست تو به او نیکی کنی».



برحسب مشهور بین دانشمندان اصول جمله شرطیه بر مفهوم (منتفی شدن سنخ حکم جزا هنگام انتفای شرط) دلالت می‌کند.<sup>۴۴</sup>

علامه طباطبائی نیز مفهوم شرط را در تفسیر قرآن کریم در نظر داشته است. برای مثال، دیدگاه ایشان در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا (مائده: ۶۵) این است که عبارت «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» قسم مستقل دیگری را بیان می‌کند و «أَوْ» به معنای تردید است و حکم این جمله در عطف، حکم جمله قبلی است و تقدیر آن به این صورت است: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَكَانَ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ وَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا». سپس می‌فرماید:

«بعید نیست از این بیان استفاده شود که براساس مفهوم شرط، اعاده تیمم یا وضو برای کسی که طهارتش با حدث اصغر نقض نشده باشد و طهارت داشته باشد، واجب نیست، و این استفاده با روایاتی<sup>۴۵</sup> تأیید می‌شود که دلالت دارد بر واجب نبودن طهارت بر کسی که قبلاً آن را داشته است».<sup>۴۶</sup>

#### ب. مفهوم لقب

لقب در عرف به معنای نامی است که بر مدح یا ذم دلالت کند،<sup>۴۷</sup> ولی در دانش اصول مقصود از لقب هرگونه تعبیر از چیزی است.<sup>۴۸</sup> از این رو، شامل فاعل، مفعول، مبتدا، خبر و... می‌شود.<sup>۴۹</sup> همچنین اسم مانند «زید»، کنیه مانند «ابوذر» و «ابن ابی عمیر» و لقب مانند «سکونی» را دربرمی‌گیرد.<sup>۵۰</sup> بنابر مشهور بین دانشمندان اصول لقب مفهوم ندارد و بر منتفی شدن سنخ حکم از چیزی که لقب شامل آن نمی‌شود، دلالت نمی‌کند.<sup>۵۱</sup>

علامه طباطبائی با در نظر گرفتن این مبنا در ذیل آیه «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» (بقره: ۲۲۲) می‌فرماید:

«برخی از مفسران، به این آیه بر حرمت نزدیکی با زنان از پشت استدلال کرده‌اند، ولی سست‌ترین استدلال‌هاست؛ زیرا اگر سخن آنها مبتنی بر مفهوم سخن خدای متعال «فَأْتُوهُنَّ» باشد، این مفهوم از نوع مفهوم لقب است که عدم حجیت آن، قطعی است...».<sup>۵۲</sup>

توضیح استدلال برخی از مفسران که مرحوم علامه نقل می‌کند، این است که «فَأْتُوهُنَّ...» به نزدیکی با زنان از جلو امر می‌کند و مفهوم آن این است که نزدیکی با زنان از پشت حرام است. اشکال این استدلال این است که «فَأْتُوهُنَّ» تنها به نزدیکی از جلو امر<sup>۵۳</sup> می‌کند و بر اینکه نزدیکی از پشت حرام است یا نه، دلالت ندارد.

### ۳-۲-۱-۳. مدلول سیاقی

قسم دیگر از معنای التزامی، مدلول سیاقی سخن است. مدلول سیاقی سخن، لفظ یا معنای مفرد و لفظ یا معنای مرکبی است که صریحاً در کلام ذکر نشده است، ولی جمله با دلالت التزامی بر آن دلالت می‌کند و نیز مفاد جمله‌ای است که لازمه کلام است، ولی لزوم آن از قبیل لزوم بین به معنای اعم است نه به معنای اخص. به این گونه مدلول‌ها که منطوق و مفهوم سخن نیست<sup>۵۴</sup> و از سیاق کلام به دست می‌آید، مدلول سیاقی گفته می‌شود.<sup>۵۵</sup>

مدلول سیاقی به سه قسم دسته‌بندی می‌شود: مدلول اقتضایی؛ مدلول تنبیهی؛ مدلول

اشاری.

### الف. مدلول اقتضایی

مدلول اقتضایی عبارت است از: معنایی که گوینده، لفظی برای آن ذکر نکرده، ولی از آن رو که صدق سخن یا صحت عقلی یا شرعی کلام در گرو آن است، آن معنا مقصود گوینده به‌شمار می‌رود.<sup>۵۶</sup>

علامه طباطبائی در تفسیر به این قاعده توجه داشته است. برای مثال، در ذیل آیات «فَبَشِّرْهُنَّ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (صافات: ۱۰۱-۱۰۲) فرموده است: «فاء در اول آیه [فَلَمَّا بَلَغَ...] فصیحه<sup>۵۷</sup> است و بر محذوفی دلالت دارد و تقدیر این است: «فلما ولد له و نشأ و بلغ معه السعی».<sup>۵۸</sup>

توضیح آن این است که با توجه به اینکه قرآن کریم بعد از بیان بشارت غلام حلیم برای حضرت ابراهیم، رسیدن فرزند او را به جایگاه سعی و بلوغ بیان می‌کند، روشن می‌شود که در بین این دو سخن، موضوع تولد یافتن و رشد یافتن او نیز مقصود قرآن کریم بوده است و صحت عقلی «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ...» بدان وابسته است.

**ب. مدلول تنبیهی**

مدلول تنبیهی عبارت است از: معنایی که گوینده، لفظی برای آن ذکر نکرده و صدق سخن یا صحت آن در گرو آن معنا نیست؛ ولی سیاق سخن نشان می‌دهد گوینده معنایی را که لازمه سخن اوست، اراده کرده است یا اراده نکردن آن لازمه بعید است. برای مثال، هنگامی که مجتهد در پاسخ کسی که از شک در رکعات نماز دو رکعتی پرسیده، می‌گوید: «نماز را اعاده کن»، سخن او دلالت تنبیه دارد بر اینکه شک یاد شده موجب بطلان نماز است.<sup>۶۹</sup>

علامه طباطبائی در تفسیر به این قاعده توجه داشته‌اند. برای مثال در ذیل آیه «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (انعام: ۳۶) پس از بیان اینکه مراد از کسانی که می‌شنوند، مؤمنانند و مراد از مردگان، مشرکان و کافرانی هستند که از اجابت دعوت روی‌گردانند، فرموده است: «در این آیه دلالتی است بر اینکه به‌زودی خداوند حق را به کافران و مشرکان تفهیم می‌کند و دعوتش را در آخرت به آنان می‌شنواند؛ همچنان که در دنیا به مؤمنان تفهیم کرده و شنونده است».<sup>۷۰</sup>

با توجه به تعریف دلالت تنبیه، معلوم می‌شود که این دلالت، از نوع دلالت تنبیه کلام است؛ زیرا در این آیه نه لفظی که دارای این معنا باشد وجود دارد و نه صحت «خدا مردگان را زنده می‌کند» بر چنین معنایی توقف دارد؛ بلکه همراه با این جمله قرینه‌ای است که دلالت می‌کند خدای متعال این معنا را نیز اراده کرده است و آن جمله صدر آیه «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ» است.<sup>۷۱</sup>

**ج. مدلول اشاری**

مدلول اشاری عبارت است از: معنایی که لازمه مدلول سخن است و آن لازمه به حسب عرف و با قصد استعمالی قصد نشده و لزومش از قبیل لزوم بین به معنای اعم یا لزوم غیر بین باشد. مدلول اشاری گاه از لوازم معنای یک کلام است و گاهی از لوازم معنای دو کلام.<sup>۷۲</sup>

علامه طباطبائی با توجه به این موضوع در ذیل آیه «وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (احقاف: ۱۵) می‌فرمایند: «در این سخن، کمترین مدت حمل را - که شش ماه است - اخذ کرده است و دو سال که تا تمام شدن سی ماه باقی است، مدت شیر دادن است، خدای متعال می‌فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (بقره: ۲۳۳) و «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ» (لقمان: ۱۴)».<sup>۷۳</sup>

این نکته از سخن حضرت علی علیه السلام گرفته شده است که روایات متواتر بر آن دلالت دارد.<sup>۶۴</sup>

#### ۳-۲-۱-۴. معنای کلی واژه

برخی از واژگان دارای معنای کلی هستند که بر افراد گوناگون صدق می‌کنند.<sup>۶۵</sup> مشهور بین دانشمندان اصول آن است که در زبان عربی صیغه‌ها و واژگان خاصی برای عام وجود دارد.<sup>۶۶</sup> براساس قول مشهور، هرگاه لفظ و صیغه‌ای به کار رود که نسبت به آن ادعای عموم شده است، حقیقت در عموم است و بدون هیچ قرینه بر آن دلالت می‌کند و حمل بر خصوص، نیازمند قرینه است. واژگانی که بر عموم دلالت می‌کنند، عبارت‌اند از: ۱. کل؛ ۲. جمع؛ ۳. آی؛ ۴. نکره در سیاق نفی؛ ۵. نکره در سیاق نهی؛ ۶. جمع معرف به لام جنسیت؛ ۷. جمع مضاف. برای رعایت اختصار در اینجا تنها به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

الف. جمع دارای الف و لام جنس بر عموم چیزهایی دلالت می‌کند که عنوان آن جمع، صلاحیت انطباق بر آن داشته باشد؛<sup>۶۷</sup> ب. لفظ «کل» نیز بر عموم لفظی که بعد از آن قرار دارد، دلالت می‌کند.<sup>۶۸</sup> برای مثال، واژه «العلماء» بر هر عالمی صدق می‌کند و «کل انسان» بر تمام چیزهایی که لفظ «انسان» صلاحیت انطباق بر آن داشته باشد، دلالت می‌کند. علامه طباطبائی در ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) می‌فرماید:

«الاسماء» در این آیه، جمع دارای الف و لام است و براساس آنچه تصریح کرده‌اند، عموم را افاده می‌کند. افزون بر آن، با «كُلُّهَا» تأکید شده است. بنابراین، منظور از الاسماء، هر اسمی است که بر مسمی واقع شود.<sup>۶۹</sup>

#### ۳-۲-۱-۵. معنای مطلق واژه و جمله

مطلق در لغت از اطلاق به معنای ارسال و شمول است<sup>۷۰</sup> و در فقه و اصول نیز به همین معنا است.<sup>۷۱</sup> از این رو، منظور از معنای مطلق، معنایی است که بر افراد و مصادیق گوناگون صدق می‌کند. برای مثال، معنای کلمه «فرزند» بر هر فرد از فرزندان دلالت می‌کند، چه دختر و چه پسر. میان مطلق و عام تفاوت‌هایی ذکر شده است؛<sup>۷۲</sup> همچنین اطلاق هنگامی شکل می‌گیرد که مقدماتی برای آن وجود داشته باشد<sup>۷۳</sup> که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

با توجه به اینکه اطلاق در مفرد و جمله صدق می‌کند، به بیان جداگانه هریک می‌پردازیم.

### الف. اطلاق مفرد

برخی از واژگان، مطلق‌اند و بر امر شایع در جنس خود دلالت می‌کنند،<sup>۷۴</sup> همان‌گونه که کلی بر مصادیق خود انطباق دارد؛<sup>۷۵</sup> مانند کلمه «انسان» که بر همه افراد از جنس انسان دلالت می‌کند.

علامه طباطبائی در تفسیر از این قاعده بسیار بهره برده‌اند. برای مثال، در ذیل «لَيْسَ لَهُ وَكَلْدٌ» (نساء: ۱۷۶) می‌فرمایند:

«ظاهر ولد، اعم از مرد و زن است، براساس آنچه که اطلاق ولد آن را افاده می‌کند».<sup>۷۶</sup>

### ب. اطلاق جمله

افزون بر وجود اطلاق در مفرد، جمله نیز ممکن است مطلق باشد<sup>۷۷</sup> و بر مصادیق گوناگون صدق کند. علامه طباطبائی در ذیل آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ...» (روم: ۴۶) می‌فرمایند: «مراد از اذاقه [چشاندن] رحمت، دادن انواع نعمتی است که با وزیدن باد حاصل می‌شود؛ مانند بارور ساختن درختان، دفع عفونت‌ها، صاف کردن هوا و مانند آن از چیزهایی که اطلاق جمله شامل آن می‌شود».<sup>۷۸</sup>

### ۶-۲-۳. عدم تعدد معنای واژه در یک کاربرد

میان دانشمندان اصول این سؤال مطرح است که آیا ممکن است لفظ در یک کاربرد، معانی گوناگونی به صورت مستقل داشته باشد؟ به عبارت دیگر، می‌توان در یک کاربرد بیش از یک معنا (حقیقی یا مجازی) به‌طور مستقل و جداگانه اراده<sup>۷۹</sup> کرد و لفظ را در همه آنها به‌طور مستقل و جداگانه به کار برد؛ مانند آنکه از لفظ «عین» چندین معنا را به‌طور جداگانه اراده کنیم و این لفظ را برای همه آنها به کار بریم؟

دانشمندان اصول در این باره سه دیدگاه ارائه داده‌اند: ۱. مشهور بین دانشمندان اصول،<sup>۸۰</sup> به‌ویژه متأخران، آن است که استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا عقلاً و عرفاً امکان ندارد.<sup>۸۱</sup> قول دوم آن است که چنین استعمالی عقلاً ممکن، ولی عرفاً ممتنع است.<sup>۸۲</sup> قول سوم آن است که چنین استعمالی عقلاً و عرفاً ممکن است و این مسئله در سخنان شاعران و بلیغان واقع شده است.<sup>۸۳</sup> حضرت آیت‌الله جوادی آملی از مفسران معاصر عقیده دارند که اگر دلایل امتناع استعمال لفظ در بیش از یک معنا تمام باشد، درباره اراده و کاربردهای انسان‌های عادی است، لکن در مورد خدای متعال تمام نیست.<sup>۸۴</sup>

اما علامه طباطبائی هم‌نظر با دیدگاه اول به امتناع استعمال لفظ در بیش از یک معنا در کتاب اصول خویش تصریح می‌کنند.<sup>۸۵</sup> ایشان این مبنا را در تفسیر آیات در نظر دارند و آیات را طوری تفسیر می‌کنند که استعمال لفظ در بیش از یک معنا لازم نیاید. البته ایشان با اخذ مفهوم کلی و جامع از آیات، موارد زیادی را که برخی از مفسران از قبیل استعمال لفظ در بیش از یک معنا می‌شمارند، در این مقوله قرار نمی‌دهند.

#### ۷-۱-۲-۳. سیاق

یکی از راه‌های مهم کشف معنای واژه از میان معانی گوناگون آن، توجه به قراین داخلی سخن (کلمات پیوسته) است که در اصول فقه و تفسیر، «سیاق» نامیده می‌شود. از این‌رو، از راه کلمات پیوسته گوینده، می‌توان به معنای سخن او پی برد. این امر در فهم متون دینی نقش فراوانی دارد و بسیاری از ابهامات سخن را حل می‌کند. مرحوم علامه طباطبائی نیز بسیار از سیاق برای کشف معنا استفاده می‌کنند و بهره‌گیری از سیاق یکی از قواعد مهم تفسیر نزد ایشان به‌شمار می‌رود.<sup>۸۶</sup> از این‌رو، به توضیح کوتاه آن می‌پردازیم.

«سیاق» از ریشه «سوق»<sup>۸۷</sup> به معنای راندن است.<sup>۸۸</sup> همچنین به معنای جان‌کندن، مهر و کابین، طرز، طریقه، روش، علم حساب و نوشتن حساب به کار می‌رود.<sup>۸۹</sup> با آنکه دانشمندان فقه و اصول و تفسیر فراوان از قاعده سیاق بهره‌برده‌اند، غالباً تعریف دقیقی از آن ارائه نکرده‌اند. شهید صدر از دانشمندان متأخر اصولی سیاق را به گونه‌ای تعریف نموده‌اند،<sup>۹۰</sup> که مورد اشکال واقع شده است.<sup>۹۱</sup> برخی از نویسندگان معاصر تعاریف دیگری ارائه کرده‌اند.<sup>۹۲</sup> با رفع اشکال از تعریف شهید صدر می‌توان گفت:

«سیاق، ساختاری است که بر واژگان پیرامون یک واژه و جمله سایه می‌افکند، به گونه‌ای که آن واژگان با یکدیگر سخن به هم پیوسته و سازگاری را تشکیل می‌دهند».

واژگان در این تعریف، چنان‌که می‌تواند واژگان گوناگون جمله‌ای باشد که واژه مورد نظر در آن قرار دارد، می‌تواند واژگان جمله‌های قبل یا بعد باشد و در نتیجه واژگان می‌تواند شامل چندین جمله شود.

مرحوم علامه با بهره‌گیری فراوان از سیاق، معارف گسترده‌ای را از قرآن به ارمغان آورده‌اند که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود. از نظر ایشان مخاطب آیه «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (انفطار: ۶) با توجه به سیاق آیه که تکذیب دین را به مخاطب اسناد می‌دهد و می‌فرماید: «بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ» (انفطار: ۹) فردی است که روز جزا را تکذیب

می‌کند.<sup>۹۳</sup> بر این اساس، نظر برخی از مفسران که مخاطب و منظور از «الْإِنْسَانُ»، را جنس انسان و آن را شامل کافر و مؤمن دانسته‌اند،<sup>۹۴</sup> ناتمام است.

### ۳-۲-۲. قواعد شناخت مراد خدای متعال از واژگان و جمله‌های قرآن کریم

برای کشف معانی واژگان و جمله‌ها افزون بر توجه به مدلول استعمالی باید مراد جدی را نیز در مد نظر قرار داد. برخی از مهم‌ترین قواعد مربوط به شناخت مراد جدی از دیدگاه علامه عبارت‌اند از:

#### ۳-۲-۲-۱. اراده معنای ظاهری

بیشتر واژگان و جمله‌ها دارای معنای ظاهری هستند، برحسب سیره عقلا در صورت نبود قرینه بر اراده معنای غیرظاهری، همان مراد جدی گوینده محسوب می‌شود.<sup>۹۵</sup> اراده معنای ظاهری دارای اقسام ذیل است: اراده معنای حقیقی، اراده معنای عام واژه، اراده معنای مطلق واژه و اراده عدم تقدیر. در اینجا تنها به ذکر اراده عدم تقدیر می‌پردازیم. هرگاه در سخن احتمال تقدیر داده شود و دلیلی بر تقدیر وجود نداشته باشد، اصل، عدم تقدیر است.<sup>۹۶</sup> براساس روش عقلایی یادشده، در صورت نبود قرینه بر تقدیر، ظاهر سخن مراد گوینده به‌شمار می‌رود، بدون اینکه تقدیری در نظر گرفته شود. این قاعده در فهم قرآن کاربرد وسیعی دارد.

علامه طباطبائی از این قاعده بهره‌افری برده‌اند. برای مثال در آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۷-۸) برخلاف کسانی که کلمه «جزاء» را در تقدیر گرفته و مراد از دیدن عمل را دیدن جزای عمل تلقی کرده‌اند،<sup>۹۷</sup> مفاد آیه را دیدن خود عمل می‌دانند.<sup>۹۸</sup>

#### ۳-۲-۲-۲. اراده معنای خاص از واژه عام

پیش‌تر گفتیم برخی از واژگان بر معنای عام دلالت می‌کنند. ولی گاهی به کمک قرینه روشن می‌شود از واژه‌ای عام معنای خاص اراده شده است. این موضوع در اصطلاح اصول فقه «تخصیص» نامیده می‌شود. تخصیص به معنای خارج نمودن بعضی از افراد از شمول حکم عام است، بعد از آنکه لفظ عام به خودی خود شامل آنها است.<sup>۹۹</sup>

به نظر بیشتر دانشمندان اصول می‌توان با کمک دلیل دیگر، از واژه عام معنای خاص اراده کرد. تخصیص عمومات قرآن با آیات دیگر و با روایات در همین راستا است.<sup>۱۰۰</sup> که در ادامه به هر دو می‌پردازیم:

#### الف. کشف اراده معنای خاص از واژه عام با کمک آیات

منطوق،<sup>۱۰۱</sup> مفهوم موافق<sup>۱۰۲</sup> و مخالف آیات دیگر<sup>۱۰۳</sup> می‌تواند قرینه اراده معنای خاص از واژه عام باشد. از جمله نمودهای تفسیر قرآن به قرآن در *المیزان*، کشف اراده معنای خاص از واژه عام (تخصیص عام) با کمک آیات دیگر است. برای مثال، با توجه به اینکه واژه «فساداً» در آیه «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳) که نکره در سیاق نفی و عام است و هرگونه فساد، اعم از گناه بزرگ و کوچک، را شامل می‌شود مفاد آیه چنین خواهد بود که سرای آخرت، ویژه کسانی است که از هر گناهی اعم از صغیر و کبیر اجتناب می‌کنند، اما علامه برآن‌اند که این عام با آیه‌ای دیگر تخصیص خورده است:

«آیه عام است و آیه «إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (نساء: ۳۱) آن را تخصیص می‌زند».<sup>۱۰۴</sup> و مراد از «فساداً» در آیه نخست، معصیت کبیره است.

#### ب. کشف اراده معنای خاص از واژه عام با کمک روایات

به نظر بیشتر دانشمندان اصول، تخصیص عام قرآنی با خبر امکان‌پذیر است و در نتیجه اراده معنای خاص از واژه عام با کمک خبر متواتر<sup>۱۰۵</sup> یا خبر واحد معتبر روشن می‌شود.<sup>۱۰۶</sup> با اینکه علامه طباطبائی بر تفسیر قرآن به قرآن تأکید دارد، از روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام چشم‌پوشی نمی‌کند. ایشان در موارد گوناگون بر ضرورت بهره‌گیری از روایات در تفسیر قرآن تأکید می‌کنند. برای مثال، تصریح می‌کنند که در تفصیل احکام، داستان‌های قرآن، معاد و امثال آنها به بیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیاز است و بدون بیان آن حضرت نمی‌توان به تفصیل آن امور دست یافت.<sup>۱۰۷</sup> همچنین پس از آنکه چندین آیه درباره ارث ذکر می‌کنند، می‌فرمایند: «سنت، این آیات را به بهترین تفسیر و تفصیل، تفسیر کرده است».<sup>۱۰۸</sup> شایان ذکر است که اراده معنای مقید از مطلق نیز همانند اراده معنای خاص از عام ممکن است و مطالبی که در اراده معنای خاص از عام گفته شد، در اراده معنای مقید از مطلق قابل ذکر است که برای رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر می‌شود.



### ۳.۳. تبیین منابع تفسیر

تردیدی نیست که در تفسیر قرآن کریم و نسبت دادن معنا و مراد به خدای متعال استفاده از منابع معتبر ضروری است. منظور از «منابع تفسیر» اموری است که اطلاعات متناسب با مفاد آیات را در اختیار مفسر قرار می‌دهد و معانی آیات و مفاد واژگان به کار رفته در آن را روشن می‌کند. برای مثال، وقتی گفته می‌شود قرآن منبع تفسیر است، بدین معنا است که برخی آیات با آیات دیگر ارتباط محتوایی دارد و در روشن شدن مفاد آنها به مفسر کمک می‌کند.<sup>۱۰۹</sup>

منابع تفسیر را می‌توان در شش مقوله قرآن، روایات معصومین علیهم‌السلام، منابع لغوی، منابع تاریخی، عقل و دستاوردهای تجربی دسته‌بندی نمود.<sup>۱۱۰</sup>

از میان منابع یاد شده، چهار منبع آیات، روایات، لغت و عقل با مباحث مطرح در اصول فقه ارتباط بیشتری دارد که به آنها می‌پردازیم:

#### الف. آیات

در دانش اصول فقه یکی از منابع مهم احکام، قرآن کریم است که در اصل منبع بودن آن اختلافی نیست و تنها اختلافی که دیده می‌شود، در حجیت یا عدم حجیت ظواهر قرآن کریم است که بیشتر دانشمندان به حجیت ظواهر عقیده دارند و علامه طباطبائی نیز بدان باور دارند.

علامه طباطبائی که اساس تفسیر خویش را تفسیر قرآن به قرآن قرار داده، ابهام بسیاری آیات را با کمک آیات دیگر برطرف نموده‌اند که برای نمونه به یک مورد اشاره می‌شود. ایشان در تعیین مراد خدا از افرادی که به آنان نعمت داده شده در آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (حمد: ۷) به آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء: ۶۸) استناد کرده‌اند.<sup>۱۱۱</sup>

#### ب. روایات

روایات از جهت صدور به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: ۱. روایات متواتر یا محفوف به قرائن قطعی که علم به صدور آن پیدا می‌شود؛ ۲. خبر واحد که با وجود شرایط اعتبار، گمان به صدور آن پیدا می‌شود.

اگر خبری متواتر باشد یا خبر واحدی باشد که قرآینی بر صدور آن از معصوم دلالت کند، به محتوای آن علم حاصل می‌شود و در حجیت و اعتبار آن شکی نیست<sup>۱۱۲</sup> و اما خبر واحد معتبر<sup>۱۱۳</sup> که دارای چنین قرآینی نباشد، به نظر بیشتر دانشمندان اصول حجت است و تعبد به آن جایز است.<sup>۱۱۴</sup>

حال سخن در این است که آیا حجیت خبر واحد، تنها در خصوص احکام شرعی است که تعبد در آنها جریان دارد، یا شامل معارف دیگر از قبیل اعتقادات، تفسیر و قضایای تاریخی نیز می‌شود؟

بسیاری از دانشمندان اصول، موضوع حجیت خبر واحد در غیر احکام شرعی را به روشنی مطرح ننموده‌اند. در میان طرح‌کنندگان این بحث نیز دو دیدگاه وجود دارد: برخی به عدم حجیت خبر واحد غیر فقهی قائل شده‌اند<sup>۱۱۵</sup> و برخی معتقدند که خبر واحد غیر فقهی نیز حجت است.<sup>۱۱۶</sup> علامه طباطبائی عقیده نخست را تقریباً ثابت شده نزد شیعه می‌داند و می‌فرماید: «آنچه اکنون تقریباً مسلم است، این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعی حجت است و در غیر آنها اعتبار ندارد».<sup>۱۱۷</sup>

همچنین می‌فرماید:

اگر خبر، متواتر یا محفوف به قرینه قطعی باشد، شکی در حجیت آن نیست؛ لکن غیر آن حجیت ندارد، مگر روایاتی که در احکام شرعی فرعی وارد شده باشد، به شرط آنکه چنین خبری با ظن نوعی موثوق الصدور باشد. دلیل آن این است که حجیت شرعی از قبیل اعتبارات عقلایی است. از این رو، تابع وجود اثر شرعی در موردی است که قابل جعل و اعتبار شرعی باشد و جعل حجیت در مورد قضایای تاریخی و امور اعتقادی معنا ندارد؛ زیرا اثر شرعی در آنها وجود ندارد و معنا ندارد که شارع حکم کند که غیر علم، علم باشد و مردم را بدان متعبد سازد.<sup>۱۱۸</sup>

بنابراین، از دیدگاه علامه طباطبائی براساس خبر واحد معتبر هیچ‌گونه علمی ثابت نمی‌شود و مقصود قرآن کریم براساس آن به دست نمی‌آید. حال این سؤال مطرح است که آیا ایشان روایت واحد را کنار می‌گذارند، در حالی که بیشتر روایات تفسیری خبر واحد است؟ با توجه به عملکرد تفسیری علامه به نظر می‌رسد ایشان، فقط معتقدند که خبر واحد، علم‌آور نیست و این به معنای بی‌اعتنایی به روایات آحاد نیست؛ زیرا اگر گمان هرچند ضعیف با کمک روایات به دست آید معتتم است و چه بسا با کمک روایات، از ظواهر قرآن نکاتی

استفاده شود و آن برداشت مستند به ظاهر قرآن شود، نه به صرف روایت. شاهد آن این است که ایشان عملاً در «بحث روایی» روایات آحاد را طرح می‌کنند.

### ج. لغت

با توجه به وجود فاصله زمانی طولانی با عصر نزول قرآن و مبهم بودن برخی از مفردات قرآن، رجوع به لغت و قول لغت‌شناس ضروری است؛ آن‌گونه که این مسئله در مورد مفردات روایات نیز صدق می‌کند. در دانش اصول فقه این مسئله طرح شده است که آیا قول لغت‌شناس اعتبار دارد یا نه؟ و شرایط اعتبار آن چیست؟ البته این مسئله هنگامی است که از رجوع به اقوال لغت‌شناسان، علم و قطع حاصل نگردد و ظن حاصل شود، و گرنه در صورت حصول علم شکی در اعتبار آن نیست.

مشهور بین متقدمان، حجیت اقوال لغت‌شناسان در تعیین معنای موضوع‌له است؛<sup>۱۱۹</sup> لکن مشهور متأخران به عدم حجیت عقیده دارند.<sup>۱۲۰</sup> به نظر برخی از متأخران، اقوال لغت‌شناسان در صورتی اعتبار دارد که از گفته آنان اطمینان حاصل شود؛ ولی در مواردی که اطمینان حاصل نشود، اعتبار ندارد.<sup>۱۲۱</sup> برخی از آنان نیز حجیت را به شرایط شهادت از قبیل تعدد و عدالت وابسته دانسته‌اند.<sup>۱۲۲</sup>

از بیانات علامه طباطبائی در *المیزان* برمی‌آید که ایشان قول لغت‌شناسان را معتبر می‌دانند و در بیشتر مفردات از منابع لغوی مانند *الصحاح*،<sup>۱۲۳</sup> *مفردات راغب*،<sup>۱۲۴</sup> *النهاية*،<sup>۱۲۵</sup> *المصباح المنیر*،<sup>۱۲۶</sup> *لسان العرب*<sup>۱۲۷</sup> و... استفاده می‌کنند. ایشان در مقام بیان و ذکر معنا در تفسیر *المیزان*، گاهی معنای واژه را به یک کتاب لغت ارجاع می‌دهند<sup>۱۲۸</sup> و گاهی به کتاب‌های متعدد.<sup>۱۲۹</sup> هرچند در عبارت گاهی استناد به کتاب لغت نمی‌دهند،<sup>۱۳۰</sup> لکن با مراجعه به کتاب لغت روشن می‌شود که ایشان به کتاب لغت نظر داشته‌اند.

### د. عقل

یکی از منابع اساسی احکام در دانش اصول فقه، عقل به‌شمار می‌رود و دانشمندان اصول، دلیل عقلی را یکی از دلایل مهم احکام به‌شمار آورده‌اند.<sup>۱۳۱</sup> البته جنبه‌ها و زوایای مختلف منبع بودن عقل به‌طور کامل محور بحث قرار نگرفته است<sup>۱۳۲</sup> و به همین علت گاهی در میان دانشمندان اسلامی، اعم از اصولیان و اخباریان، بر اثر روشن نبودن برخی مباحث نزاع‌ها و مغالطاتی مشاهده می‌شود.<sup>۱۳۳</sup> ولی به هر حال، در دانش اصول فقه شیعه<sup>۱۳۴</sup> اصل

حجیت عقل پذیرفته است<sup>۱۳۵</sup> و براساس آن از برخی صغریات دلیل عقلی مانند ملازمه میان حکم عقل و شرع، اجزاء، مقدمه واجب، ضد، اجتماع امر و نهی، دلالت نهی بر فساد بحث شده است.

علامه طباطبائی با معتبر دانستن عقل، از آن در تفسیر فراوان بهره می‌برند. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌فرماید:

مرحوم علامه تبحری کم‌نظیر در تفکر عقلی داشتند و لذا هر آیه مورد بحث را طوری تفسیر می‌کردند که اگر در بین مبادی بین ما مبین عقلی دلیل یا تأییدی وجود داشت، از آن در خصوص معارف عقلی - و نه احکام تعبدی - به عنوان استدلال یا استمداد بهره‌برداری شود، و اگر بحث‌های عقلی در آن باره ساکت بود، طوری آیه معنونه را معنا می‌نمودند که با هیچ دلیل قطعی عقلی مخالف نباشد. هر وجه یا احتمالی که با موازین قطعی عقلی - و نه مبانی غیر قطعی یا فرضیه‌های علمی - مناقض بود، باطل می‌دانستند. زیرا تناقض عقل و وحی را هم عقلی قطعی مردود می‌داند و هم وحی الهی باطل می‌شمارد، چون هرگز دو حجت هماهنگ خداوند سبحان مابین نخواهد بود، بلکه عقل چراغی است روشن و وحی صراطی است مستقیم که هیچ‌کدام بدون دیگری سودی ندارد.<sup>۱۳۶</sup>

نمونه‌های فراوانی برای بهره‌گیری از عقل در تفسیر مرحوم علامه وجود دارد که تنها به یک مورد اشاره می‌شود. ایشان در تفسیر آیه «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامة: ۲۳) می‌فرمایند: «مراد از «نظر کردن به خدای متعال» نظر حسی مربوط به چشم جسمانی مادی نیست؛ [زیرا] که برهان‌های قطعی بر محال بودن آن در حق خدای متعال وجود دارد، بلکه مراد طبق آنچه برهان به آن سوق می‌دهد، نظر قلبی و دیدن دل با حقیقت ایمان است...»<sup>۱۳۷</sup>

### نتیجه‌گیری

نتایج مهمی که در این مقاله براساس تحلیل دیدگاه علامه طباطبائی و روش تفسیر ایشان در بهره‌گیری از اصول فقه در تفسیر به دست آمد، عبارت‌اند از:

۱. قرآن به زبان عرف عام عقلا نازل شده و خدای متعال در قرآن کریم با روش معمولی و متعارف میان عقلا سخن گفته است. البته این سخن به این معنا نیست که خدای متعال در قرآن کریم به این روش بسنده کرده و روش خاصی نداشته است.
۲. با توجه به اصول فقه، معنای آیاتی که در آنها هیئت افرادی واژه، به‌ویژه هیئت مشتق، به کار رفته است، روشن می‌شود.

۳. با استفاده از دانش اصول فقه، هیئت انشایی امر به معنای وجوب و نهی به معنای حرمت است و مطابق آن، آیات تفسیر می‌شود.
۴. براساس دانش اصول فقه، برخی از جملات، معنای التزامی و مدلول سیاقی دارد و مطابق آن، آیات تفسیر می‌شود.
۵. با توجه به علم اصول، باید به معنای کلی و مطلق واژه و جمله توجه و براساس آن، آیات را تفسیر کرد.
۶. علامه طباطبائی براساس امتناع استعمال لفظ در بیش از یک معنا آیات را تفسیر می‌کنند.
۷. سیاق یکی از قراین مهم در فهم معنای آیات است.
۸. با توجه به حجیت معنای ظاهری و اراده آن در اصول، مراد آیات بیان می‌شود.
۹. با عنایت به امکان تخصیص آیات، برخی آیات با آیات دیگر و روایات تخصیص می‌خورد.
۱۰. با توجه به حجیت روایات متواتر و محفوف به قرائن، این روایات موجب علم به معنای آیات می‌شود؛ لکن روایات آحاد تفسیری معتبر و علم‌آور نیست.
۱۱. علامه طباطبائی در تبیین معنای واژه به قول لغت‌شناسان مراجعه می‌کنند.
۱۲. عقل منبع مهم و اساسی در تفسیر قرآن است و باید آیات قرآن کریم را با توجه به آن تفسیر کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: علی‌اکبر بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۲، ص ۲۶۴-۳۰۵؛ علی‌الوسی، روش علامه طباطبایی در تفسیر قرآن، ترجمه: سیدحسین میرجلیلی، ص ۲۰۲-۲۳۸.
۲. جعفر سبحانی، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی<sup>ع</sup>)، ج ۱، ص ۵ و ۶.
۳. ر.ک: جعفر سبحانی، همان.
۴. ر.ک: ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۵۰۴؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۳۶، ماده فسر.
۵. جدا کردن، لازمه بیان است؛ چراکه در چیز مبهم احتمالات گوناگونی است و با روشن ساختن آن، یک امر از امرهای دیگر جدا می‌شود. آشکار ساختن امر پنهان یا امر معقول مصداق بیان است.
۶. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴.
۷. ر.ک: علی‌اکبر بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۱۸؛ محمود رجبی، روش تفسیر قرآن، ص ۱۱.
۸. علی‌اکبر بابایی و دیگران، همان، ص ۳.
۹. محمود رجبی، جزوه درسی مبانی تفسیر (با اندکی تغییر در عبارت).
۱۰. برای تقسیم‌های دیگر مبانی ر.ک: علی‌اکبر سیفی مازندرانی، دروس تمهیدیه فی القواعد التفسیریة، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۳؛ سیدرضا مؤدب، مبانی تفسیر قرآن، ص ۳۷-۴۰.
۱۱. محمدفاکر میدی، قواعد التفسیر لدى الشیعة و السنة، ص ۳۵ و ۳۶.
۱۲. محمدباقر سبیدی، روشن، تحلیل زبان قرآن، ص ۳۷۱-۳۸۷.
۱۳. برای توضیح بیشتر ر.ک: محمدتقی بروجردی، نهاییه الافکار (تقریرات درس آقا ضیاء عراقی)، ج ۳، ص ۸۷.
۱۴. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، کفایة الأصول، ص ۲۸۱؛ محمدعلی کاظمی، فوائد الأصول (تقریرات درس محمدحسین نائینی)، ج ۳، ص ۱۳۵.
۱۵. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، حاشیة الکفایة، ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
۱۶. محمدکاظم خراسانی، کفایة الأصول، ص ۲۸۱؛ محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۳۶.
۱۷. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۱۹، ۱۳۱، ۱۴۹، ۲۲۸، ۲۸۱.
۱۸. ر.ک: شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۳۶۹؛ سیدمحمود آلوسی، روح المعانی، ج ۱۳، ص ۳۳۷.
۱۹. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۸، ص ۳۵۳.
۲۰. علی‌اکبر بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر، ص ۳.
۲۱. ر.ک: سیدابوالقاسم خوئی، أجدود التقریرات (تقریرات درس محمدحسین نائینی)، ج ۲، ص ۵۰۸.
۲۲. سیدمحمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول (تقریرات درس شهید سیدمحمدباقر صدر)، ج ۱، ص ۲۶۳.
۲۳. در هیئت افرادی از هیئت فعل و مصدر نیز بحث می‌شود که از ذکر آنها صرف‌نظر گردید. ر.ک: سیدمحمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۲۰.
۲۴. سیدمحمدرضا طباطبائی، صرف ساده، ص ۱۳۳.
۲۵. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، کفایة الأصول، ص ۳۸-۳۹؛ محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۵۸.
۲۶. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۴۵؛ عبدالکریم حائری، درر الفوائد، ص ۶۲؛ جعفر سبحانی، تهذیب

۱۱۳. اصول، ج ۱، ص ۱۱۳.
۲۷. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، حاشیه الکفایه، ج ۱، ص ۵۶.
۲۸. همو، المیزان، ج ۹، ص ۳۰۶.
۲۹. ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۱۹.
۳۰. آیت الله جوادی آملی می‌نویسند: از آیات دیگری مانند: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (توبه: ۴۹) نیز این مطلب استفاده می‌شود؛ زیرا ظاهر مشتق (کلمه محیط) در متلبس بالفعل است، نه متلبس آینده. (تسلیم، ج ۲، ص ۴۵۱-۴۵۲)
۳۱. سید محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۲۶۳.
۳۲. با توجه به مهم‌تر بودن بحث از معنای هیئت جمله تامه به آن پرداخته می‌شود و از بحث از هیئت جمله ناقصه صرف نظر می‌شود.
۳۳. محمدرضا مظفر، أصول الفقه، ج ۱، ص ۷۱.
۳۴. همان، ج ۱، ص ۱۰۵.
۳۵. جعفر بن حسن حلّی، معارج الاصول، ص ۶۴؛ سیدمحمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۹۱-۹۲.
۳۶. ر.ک: حسن بن زین‌الدین، معالم الدین، ص ۹۰؛ محمدکاظم خراسانی، کفایه الأصول، ص ۱۴۹.
۳۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۰۱.
۳۸. همان، ج ۷، ص ۳۷۶.
۳۹. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۳-۴۴.
۴۰. محمدحسین اصفهانی، الفصول الغرّیة، ص ۱۴۶؛ محمدعلی کاظمی، فوائد الاصول، ج ۱-۲، ص ۴۷۷-۴۸۸.
۴۱. محمد حسین اصفهانی، همان، ص ۱۴۵.
۴۲. محمدرضا مظفر، أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۱۲؛ جعفر سبحانی، تهذیب الأصول، ج ۱، ص ۳۳۰.
۴۳. محمدعلی کاظمی، فوائد الاصول، ج ۱-۲، ص ۴۷۷-۴۸۸؛ سیدمرتضی فیروزآبادی، عنایة الاصول، ج ۱، ص ۳۹۳.
۴۴. حسن بن زین‌الدین، معالم الدین، ص ۷۷؛ محمدعلی کاظمی، همان، ج ۱-۲، ص ۴۷۹-۴۸۴؛ محمدتقی بروجردی، نهاية الأفكار، ج ۱-۲، ص ۴۷۸-۴۸۲.
۴۵. ر.ک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶، روایت ۲.
۴۶. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۲۲۶-۲۲۷.
۴۷. علی اکبر دهخدا، فرهنگ دهخدا، ماده «لقب».
۴۸. سیدمحمدجعفر مروج، منتهی الدراریة، ج ۳، ص ۴۴۵.
۴۹. شیخ مرتضی انصاری، مطارح الأنظار، ص ۱۹۱.
۵۰. سیدمحمدجعفر مروج، منتهی الدراریة، ج ۳، ص ۴۴۵.
۵۱. مرتضی انصاری، مطارح الأنظار، ص ۱۹۰؛ محمدکاظم خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۱۲.
۵۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۲۱۱.

۵۳. شایان ذکر است که امر در این مورد در مقام دفع‌حظر است و به جواز نزدیکی با زنان دلالت می‌کند. ر.ک: حسین‌بن‌علی ابوالفتوح رازی، *روض الجنان و روح الجنان*، ج ۳، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۲، ص ۲۱۰.
۵۴. برخی از اصولیون مدلول‌های یاد شده را در منطوق غیر صریح قرار می‌دهند. ر.ک: یوسف بحرانی، *حدائق الناضرة*، ج ۱، ص ۵۵-۵۶؛ محمدتقی رازی، *هدایة المسترشدين*، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶.
۵۵. محمدرضا مظفر، *أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱.
۵۶. ر.ک: محمدتقی رازی، *هدایة المسترشدين*، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶؛ محمدرضا مظفر، *أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲.
۵۷. فاء فصیحه، فائی است که معطوف‌علیه آن حذف شده است. ضمن آنکه معطوف‌علیه جنبه سببیت نسبت به معطوف دارد بی‌آنکه حرف شرطی در تقدیر باشد. (ر.ک: عبدالغنی الدقر، *معجم القواعد العربیة*، ج ۲۱، ص ۴، باب الفاء)
۵۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۷، ص ۱۵۲.
۵۹. ر.ک: یوسف بحرانی، *حدائق الناضرة*، ج ۱، ص ۵۶؛ محمدرضا مظفر، *أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۴.
۶۰. سید محمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۷، ص ۶۷.
۶۱. علی‌اکبر بابایی، *مکاتب تفسیری*، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱.
۶۲. ر.ک: محمدتقی رازی، *هدایة المسترشدين*، ج ۲، ص ۴۱۸؛ محمدرضا مظفر، *أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۳۴؛ علی مشکینی، *اصطلاحات الأصول*، ص ۱۳۳.
۶۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۸، ص ۲۰۱.
۶۴. ر.ک: شیخ مفید، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۱۹۲؛ محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۶، ص ۳۹۷؛ سیدهاشم بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۴۲-۴۳؛ بیهقی، *سنن الکبری*، ج ۷، ص ۴۴۲؛ جلال‌الدین سیوطی، *الدر المنثور*، ج ۱، ص ۲۸۸.
۶۵. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۱۶؛ محمدعلی کاظمی، *فوائد الاصول*، ج ۱-۲، ص ۵۱۱؛ محمدرضا مظفر، *أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۳۹.
۶۶. ر.ک: حسن‌بن‌زین‌الدین، *معالم‌الدین*، ص ۱۰۲؛ محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۲۱۶.
۶۷. محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۲۴۶-۲۴۷؛ جعفر سبحانی، *تهذیب الاصول*، ج ۱، ص ۴۶۶.
۶۸. ابوالقاسم قمی، *قوانین الاصول*، ج ۱، ص ۱۹۳-۲۲۵؛ محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۲۱۶.
۶۹. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱، ص ۱۱۸.
۷۰. ر.ک: خلیل‌بن‌احمد، *کتاب‌العین*، ج ۵، ص ۱۰۱؛ احمدبن‌فارس *معجم مقاییس اللغة*، ج ۳، ص ۴۲۰.
۷۱. محمدعلی کاظمی، *فوائد الاصول*، ج ۱-۲، ص ۵۶۲؛ محمدرضا مظفر، *أصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۶۷.
۷۲. ابوالقاسم قمی، *قوانین الاصول*، ج ۱، ص ۳۲۱؛ محمداسحاق فیاض، (تقریرات درس مرحوم آقای خروئی)، *محاضرات فی اصول الفقه*، ج ۵، ص ۱۵۱.
۷۳. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۴۷؛ محمدعلی کاظمی، *فوائد الاصول*، ج ۱-۲، ص



۵۷۳-۵۷۴.

۷۴. ر.ک: حسن بن زین الدین، معالم الدین، ص ۱۵۰؛ ابوالقاسم قمی، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۳۲۱.
۷۵. محمدعلی کاظمی، فوائد الاصول، ج ۱-۲، ص ۵۶۴.
۷۶. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۱۵۳.
۷۷. محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۷۳.
۷۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۹.
۷۹. منظور از اراده در این بحث، اراده استعمالی است. هرگاه پس از مرحله اراده استعمالی اگر قرینه‌ای بر خلاف ظهور و اراده استعمالی نباشد، همان اراده جدی به شمار می‌رود.
۸۰. ر.ک: سیدمحمد مجاهد، مفاتیح الأصول، ص ۲۴.
۸۱. محمدکاظم خراسانی، کفایة الاصول، ص ۳۶؛ سیدابوالقاسم خوئی، أجود التقريرات، ج ۱، ص ۴۱؛ محمدحسین غروی، نهاية الدراية، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۴.
۸۲. جعفر بن حسن حلی، معارج الاصول، ص ۵۳؛ حبیب‌الله رشتی، بدائع الافکار، ص ۱۶۳.
۸۳. ر.ک: سیدمرتضی، الذریعة الی اصول الشریعة، ج ۱، ص ۱۷-۱۸؛ عبدالکریم حائری، درالفوائد، ج ۱-۲، ص ۵۵؛ امام خمینی، مناهج الاصول، ج ۱، ص ۱۸۷.
۸۴. عبدالله جوادی‌آملی، تسنیم تفسیر قرآن کریم، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۰.
۸۵. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، حاشیة الکفایة، ج ۱، ص ۴۸-۴۹.
۸۶. برخی از نویسندگان مقالات مستقلی در این باره تألیف کرده‌اند؛ مانند محمدعلی رضایی کرمانی، «جایگاه سیاق در المیزان» پژوهش‌های قرآنی، ش ۹-۱۰.
۸۷. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۴۹۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۶۶.
۸۸. ر.ک: احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۷.
۸۹. علی‌اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ذیل «سیاق».
۹۰. ایشان در تعریف سیاق می‌نویسند: «نرید بالسیاق کل ما یکشف اللفظ الذی نرید فهمة من دوال أخرى سواء كانت لفظیة کالکلمات التي تشكل مع اللفظ الذی نرید فهمة کلاما متحدا مترابطا، أو حالیه كالظروف و الملايسات التي تحیط بالكلام وتكون ذات دلالة فی الموضوع» سیدمحمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۸۹.
۹۱. اشکال این تعریف، گستردگی آن است که تمام قراین (قراین پیوسته لفظی، فضای نزول به عنوان قرینه پیوسته غیر لفظی) را شامل می‌شود، در صورتی که واژه سیاق در آثار دانشمندان، به این گستردگی به کار نرفته است، چرا که از بیان آنان استفاده می‌شود که سیاق را قرینه پیوسته لفظی به شمار آورده اند. ر.ک: (علی اکبر بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۱۲۰؛ محمدفاکر میبیدی، قواعد التفسیر لدى الشیعة و السنة، ص ۲۷۹).
۹۲. ر.ک: همان‌ها.
۹۳. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۲۴.
۹۴. ر.ک: ابن جزئی غرناطی، کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۸.
۹۵. ر.ک: محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۷.

۹۶. همان، ص ۳۶-۳۷.
۹۷. طبرسی، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ج ۱۰، ص ۷۹۹.
۹۸. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۰، ص ۳۴۳.
۹۹. محمدرضا مظفر، *اصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۳۹.
۱۰۰. ر.ک: سیدمرتضی، *الذریعة الی اصول الشریعة*، ج ۱، ص ۲۷۹؛ محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۳۵.
۱۰۱. حسن بن یوسف حلّی، *مبادئ الوصول*، ص ۱۳۴.
۱۰۲. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۳۳؛ محمدعلی کاظمی، *فوائد الاصول*، ج ۱-۲، ص ۵۵۶.
۱۰۳. ر.ک: حسن بن زین‌الدین، *معالم الدین*، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۲۳۳.
۱۰۴. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۶، ص ۸۲.
۱۰۵. ر.ک: حسن بن زین‌الدین، *معالم الدین*، ص ۱۴۰؛ محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۳۵.
۱۰۶. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۲۳۵؛ جعفر سبحانی، *تهذیب الاصول*، ج ۱، ص ۵۱۷.
۱۰۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۸۴.
۱۰۸. همان، ج ۴، ص ۲۱۲-۲۱۳.
۱۰۹. ر.ک: علی اکبر بابایی و دیگران، *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، ص ۲۶۱.
۱۱۰. ر.ک: همان، ص ۲۶۳.
۱۱۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱، ص ۳۰.
۱۱۲. ر.ک: حسن بن زین‌الدین، *معالم الدین*، ص ۱۸۷.
۱۱۳. برای آگاهی از شرایط اعتبار خبر واحد ر.ک: همان، ص ۱۹۹-۲۰۳.
۱۱۴. ر.ک: شیخ مرتضی انصاری، *فوائد الاصول*، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱؛ محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۹۳.
۱۱۵. ر.ک: سیدابوالقاسم خوئی، *اجود التقريرات*، ج ۲، ص ۱۰۶.
۱۱۶. ر.ک: همو، *البیان*، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ محمدفاضل لنکرانی، *مدخل التفسیر*، ص ۱۷۵.
۱۱۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *قرآن در اسلام*، ص ۶۱.
۱۱۸. همو، *المیزان*، ج ۱۰، ص ۳۵۱.
۱۱۹. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۸۶؛ سیدمحمود هاشمی شاهرودی، *بحوث فی علم الاصول*، ج ۴، ص ۲۹۵.
۱۲۰. ر.ک: عبدالکریم حائری، *درر الفوائد*، ج ۱-۲، ص ۳۶۸-۳۶۹؛ جعفر سبحانی، *تهذیب الاصول*، ج ۲، ص ۹۸-۹۷.
۱۲۱. ر.ک: محمدکاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۸۷؛ محمدتقی بروجردی، *نهایة الافکار*، ج ۳، ص ۹۵.
۱۲۲. شیخ مرتضی انصاری، *فوائد الاصول*، ج ۱، ص ۹۰.
۱۲۳. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۴ و ۳۴؛

۱۲۴. رک: همان، ج ۵، ص ۳۰۴؛ ج ۱۵، ص ۲۹۵.
۱۲۵. رک: همان، ج ۵، ص ۲۰۴.
۱۲۶. رک: همان، ج ۱۱، ص ۵۰؛ ج ۱۵، ص ۲۹۵.
۱۲۷. رک: همان، ج ۱۱، ص ۵۰.
۱۲۸. رک: همان.
۱۲۹. رک: همان، ج ۱۵، ص ۲۹۵.
۱۳۰. رک: همان، ج ۴، ص ۲۷۵.
۱۳۱. رک: ابوالفتح کراچکی، *کنز الفوائد*، ص ۱۸۶؛ محمدتقی رازی، *هدایة المسترشدين*، ج ۳، ص ۴۹۶-۵۴۲.
۱۳۲. مانند اینکه عقل چیست؟ موارد فتوای عقل کدام است؟ عقل در برابر نقل است یا در برابر کتاب و سنت و...؟
۱۳۳. مانند برخی از نزاع‌های اخباریان و اصولیان که در اثر روشن نبودن برخی مطالب بوده است. رک: (محمدرضا مظفر، *اصول الفقه*، ج ۲، ص ۱۱۸).
۱۳۴. در برخی از مسائل میان شیعه و اهل سنت چه اشاعره و چه معتزله تفاوت‌هایی وجود دارد که از ذکر آنها صرف نظر می‌شود.
۱۳۵. رک: محمدرضا مظفر، *اصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۲۶؛ محمدابراهیم جناتی، *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، ص ۲۲۴-۲۵۰.
۱۳۶. عبدالله جوادی آملی، *سیره تفسیری علامه طباطبایی: شناخت‌نامه علامه طباطبایی*، ج ۲، ص ۷۸.
۱۳۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۲۰، ص ۱۱۲.



## منابع

- آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- ابن‌زین‌الدین، حسن، *معالم‌الدین و ملاذ‌المجتهدین*، قم، مؤسسه‌النشر الاسلامی، بی‌تا.
- ابن‌جزی غرناطی، محمدبن‌احمد، *کتاب‌التسهیل‌لعلوم‌التنزیل*، بیروت، شرکت‌دار‌الارقم‌بن‌ابی‌الارقم، ۱۴۱۶ ق.
- ابن‌شهر آشوب، محمدبن‌علی، *مناقب‌آل‌ابی‌طالب*، المکتبۃ‌الحیدریة، ۱۳۷۶ ق.
- ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، *لسان‌العرب*، بی‌جا، ادب‌الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
- ابوالحسین، احمدبن‌فارس، *معجم‌مقایس‌اللغة*، بی‌جا، مکتب‌الاعلام‌الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابوالفتوح‌رازی‌حسین‌بن‌علی، *روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان‌قدس‌رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- ابوالفتح‌کراچکی، *کنز‌الفوائد*، قم، مکتبۃ‌المصطفوی، ۱۳۶۹.
- ازهری، محمدبن‌احمد، *تهذیب‌اللغة*، بیروت، دار‌احیاء‌التراث‌العربی، ۱۴۲۱ ق.
- انصاری، شیخ‌مرتضی، *مطرح‌الانظار*، بی‌جا، مؤسسه‌آل‌البيت ﷺ للطباعة و النشر، بی‌تا.
- ، *فوائد‌الاصول*، قم، دهاقانی، ۱۳۷۵.
- اصفهان‌ی، محمدحسین، *الفصول‌الغرویة*، بی‌جا، دار‌احیاء‌العلوم‌الاسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
- اصفهان‌ی، محمدرضا، *وقایة‌الاذهان*، بیروت، مؤسسه‌آل‌البيت ﷺ لإحياء التراث، ۱۴۱۳ ق.
- علی‌الوسی، *روش‌علامه‌طباطبائی در تفسیر‌المیزان*، ترجمه‌سیدحسین‌میرجلیلی، تهران، چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۱.
- بابایی‌علی‌اکبر و دیگران، *روش‌شناسی‌تفسیر‌قرآن*، قم، پژوهشکده‌حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- ، *مکاتب‌تفسیری*، قم، پژوهشکده‌حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
- بروجردی، محمدتقی، *نهایة‌الافکار (تقریرات‌درس‌مرحوم‌آقا‌ضیاء‌عراقی)*، قم، مؤسسه‌النشر‌الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- بحرانی، یوسف، *حدائق‌الناضرة فی احکام‌العترۃ‌الطاهرة*، قم، مؤسسه‌النشر‌الاسلامی، بی‌تا.
- بیهقی، احمدبن‌الحسین، *سنن‌الکبری*، بی‌جا، دارالفکر، بی‌تا.
- جوادی‌آملی، عبدالله، *تسنیم‌تفسیر‌قرآن‌کریم*، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
- ، *سیره‌تفسیری‌علامه‌طباطبائی: شناخت‌نامه‌علامه‌طباطبائی*، ج ۲، ص ۷۸.
- جناتی، محمدابراهیم، *منابع‌اجتهاد‌از دیدگاه‌مذاهب‌اسلامی*، تهران، کیهان، ۱۳۷۰.
- جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد، *الصحاح‌تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة*، چ‌چهارم، بیروت، دارالعلم‌للملایین، ۱۴۰۷ ق.
- حائری، شیخ‌عبدالکریم، *درر‌الفوائد*، چ‌پنجم، قم، مؤسسه‌النشر‌الاسلامی، ۱۴۰۸ ق.
- حلی، حسن‌بن‌یوسف، *مبادئ‌الوصول‌الی‌علم‌الاصول*، چ‌دوم، تهران، المطبعة‌العلمیة، ۱۴۰۴ ق.
- حلی، جعفربن‌حسن، *معارج‌الاصول*، بی‌جا، مؤسسه‌آل‌البيت ﷺ للطباعة و النشر، ۱۴۰۳ ق.
- خراسانی، محمدکاظم، *کفایة‌الاصول*، چ‌دوم، بیروت، مؤسسه‌آل‌البيت ﷺ لإحياء التراث، ۱۴۱۲ ق.
- امام‌خمینی، *مناهج‌الوصول‌الی‌علم‌الأصول*، تهران، مؤسسه‌تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی، ۱۴۱۴ ق.
- خوئی، سیدابوالقاسم، *اجود‌التقریرات*، (تقریرات‌درس‌مرحوم‌محمد‌حسین‌نائینی)، بی‌جا، مطبعة‌العرفان، ۱۳۵۲ ق.

- ، *البيان في تفسير القرآن*، ج چهارم، بيروت، دارالزهراء للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۳۹۵ ق.
- دهخدا، علی اکبر، *فرهنگ دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، بی تا.
- رازی، محمدرضا، *هدایة المسترشدين*، قم، مؤسسه آل‌البيت، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، ج دوم، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
- رجبی، محمود، *روش تفسیر قرآن*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
- رشتی، میرزا حبیب‌الله، *بدائع الافکار*، قم، مؤسسه آل‌البيت، ۱۳۱۳ ق.
- رضایی کرمانی، محمدعلی، *جایگاه سیاق در المیزان*، پژوهشهای قرآنی، ش ۹-۱۰.
- سیحانی، جعفر، *تهذیب الاصول* (تقریرات درس مرحوم امام خمینی)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- سیددی‌روشن، محمد باقر، *تحلیل زبان قرآن*، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر، *دروس تمهیدیة فی القواعد التفسیریة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق.
- سیوطی، جلال‌الدین، *التر المثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- مکی، محمدبن (شهید اول)، *القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیة*، بی جا، منشورات مکتبه المفید، بی تا.
- صدر، سیدمحمد باقر، *دروس فی علم الاصول*، قم، مرکز الابحاث لدراسات التخصصیة للشهید الصدر، ۱۴۲۱ ق.
- ، *المعالم الجدیة للاصول*، ج دوم، طهران، مکتبه النجاح، ۱۳۹۵ ق.
- طباطبائی، سیدمحمد حسین، *حاشیة الکفایة*، قم، بنیاد علمی فکری علامه طباطبائی، ۱۴۰۲ ق.
- ، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، موسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- ، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه موسوی همدانی سیدمحمدباقر، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- ، *قرآن در اسلام*، ج نهم، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۹.
- طباطبائی سیدمحمد رضا، *صرف ساده*، ج بیست و هشتم، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ج سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- علم الهدی، سیدمرتضی، *الذریعة الی اصول الشریعة*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- غروی، محمدحسین، *نهایة الدرایة*، قم، مکتبه سیدالشهداء، ۱۳۷۴.
- فاضل لنکرانی، محمد، *مدخل التفسیر*، تهران، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ ق.
- فاکر میندی، محمد، *قواعد التفسیر لدى الشیعة و السنة*، قم، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیة، ۱۴۲۸ ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، ج دوم، بی جا، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۹ ق.
- فضل الله، سیدمحمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.
- قیاض، محمداسحاق، *محاضرات فی اصول الفقه* (تقریرات درس مرحوم خوئی)، ج سوم، قم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
- فیروزآبادی، سیدمرتضی، *عناية الاصول*، قم، فیروزآبادی، ۱۴۰۰ ق.

- فیومی، محمدبن احمد، *مصباح المنیر* بی نا، بی جا، بی تا.
- قمی، میرزا ابوالقاسم، *قوانین الاصول*، قم، المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۷۸ ق.
- کاظمی، محمدعلی، *قواعد الاصول* (تقریرات درس مرحوم محمدحسین نائینی)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، چ پنجم، تهران، دارکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ ش.
- لجنة تألیف القواعد الفقهية و الاصولية التابعة لمجمع فقه اهل البيت علیهم السلام، *قواعد اصول الفقه علی مذهب الامامية*، قم، مرکز الطباعة و النشر لمجمعی العالمی لاهل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۳ ق.
- مجاهد، سیدمحمد، *مفاتیح الاصول*، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- مروج، سیدمحمدجعفر، *منتهی الدراریة*، قم، دارالکتاب جزایری، ۱۴۱۵ ق.
- مشکینی، علی، *اصطلاحات الاصول*، چ پنجم، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۴۱۳ ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۶۰.
- مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، چ دوم، قم، مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
- ، *المنطق*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، چ دوم، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق.
- مؤدب، سیدرضا، *مبانی تفسیر قرآن*، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۶.
- مؤسسة النشر الاسلامی، *معجم فروق اللغة*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
- واعظ حسینی، سیدمحمد سرور، *مصباح الاصول* (تقریرات درس مرحوم سیدابوالقاسم خوئی)، قم، مکتبة الداوری، ۱۴۰۹ ق.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، *بحوث فی علم الاصول* (تقریرات درس شهید سید محمد باقر صدر)، قم، مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.